



کاوه دادخواه

در داستان‌های حماسی ایران و اساطیر باستان، چهره انقلابی کاوه آهنگر بی نظیر است و پیش‌بند چرمین او که بر نیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش فراخواند، ^(د) درفش* بود انقلابی که بر ضد پادشاه وقت، ضحاک، برافراشت. درفش‌ی که پشتیبان آن، دل‌دردمند و بازوی مردم رنج‌کشیده و بی‌پناه بود.

(ضحاک، ^(ف) معرب اژی‌دهاک (اژدها) ^(ب) در داستان‌های ایرانی، مظهر خوی شیطانی است و زشتی و بدی؛ ^(ج) در اوستا موجودی است «سه‌پوزه سه‌سر شش‌چشم»، دیوزاد و مایه آسیب‌آدمیان و فتنه و فساد. ^(د) به روایت فردوسی، ضحاک بارها فریب ابلیس را می‌خورد؛ بدین معنی که ابلیس با موافقت او، پدرش، مرداس، را که مردی پاک‌دین بود، از پا درمی‌آورد تا ضحاک به پادشاهی برسد. سپس در لباس خوالیگری* چالاک، خورش‌هایی حیوانی به او می‌خوراند و خوی بد را در او می‌پرورد؛ سپس ^(ه) بر اثر بوسه زدن ابلیس بر دوش ضحاک، دو مار از دو کتف او می‌روید ^(ز) و مایه رنج و وی می‌شود. ^(ح) نماد التذاد

پزشکان فرزانه از عهده علاج بر نمی‌آیند تا بار دیگر ابلیس خود را به صورت پزشکی درمی‌آورد و به نزد ضحاک می‌رود و به او می‌گوید: «راه درمان این درد و آرام کردن ماران، سیر داشتن آنها با مغز سر آدمیان است.» ضحاک نیز چنین می‌کند و برای تسکین درد خود به این کار می‌پردازد. به این ترتیب که هر شب دو مرد را از کهتران یا مهترزادگان به دیوان او می‌برند و جانشان را می‌گیرند و خورشگر، مغز سر آنان را بیرون می‌آورد و به مارها می‌خوراند تا درد ضحاک اندکی آرامش یابد. ^(ف) در اساطیر ایران، مار مظهری است از اهریمن و در اینجا نیز بر دوش ^(ب) نماد قدرت و اقتدار ضحاک می‌روید که تجسمی است از خوهای اهریمنی و بیداد و منش خبیث.

خرد و اندیشه

در محیطی که پادشاه بیدادپیشه مار دوش به وجود آورده بود، تاریکی و ظلم بر همه جا چیرگی داشت و کسی ایمن نمی توانست زیست. فردوسی تصویری از آن (روزهای سیاه) را حقیقان عصر ضحاک هر چه گویاتر نشان داده است؛ روزگاری که کاوه و هزاران تن دیگر را ناگزیر به بهای جان خویش به نافرمانی و قیام برانگیخت.

غلامحسین یوسفی

جمع شدن "زمینه‌ی"

۱ چو ضحاک شد بر جهان شهریار
 (نحان گشت کردار ^{روش} فرزانگان)
 هنر خوار شد، جادویی ارجمند
 (زمانی طولانی این گونه گذشت برآمد برین روزگار دراز)

۵ (چنان بد که ضحاک را روز و شب
 ز هر کثوری مهتران را بخواست
 از آن پس، چنین گفت با موبدان
 فریدون مرا در نحانی یکی دشمن است
 زمین قهرمانی به سال اندکی و به دانش بزرگ
 یکی محضر اکنون باید نوشت
 از ترس (ز بیم) سبب همه راستان
 بر آن محضر اژدها (ناگزیر
 هم آنکه یکایک* ز درگاه شاه

۳) پراکنده شد نام دیوانگان
 نحان راستی، آشکارا گزند
 (کشد اژدها* فاش به تنگی فراز)
 به نام فریدون گشادی دو لب
 که در پادشاهی کند پشت راست
 که ای پرهنر با گهر بخردان،
 که بر بخردان این سخن، روشن است
 گوی، بدتر آدمی، دلیر و سترگ
 که (جز تخم نیکی، سبب نکشت)
 (بر آن کار گشتند همدستان) موافقت کردند
 گواهی نوشتند برنا و پیر) به ناچار تأیید نمودند
 (برآمد خروشیدن دادخواه)
 اعتراض کاوه شنیده شده

روزگار ضحاک به تلخی گرایید
 کاپوس فریدون رهایش نمی کند
 که: خود را تشییع کند (در پادشاهی)
 نژاده و اصیل
 معلوم روشن است
 پهلون دلید
 فارسی ۲
 ۱۰۱

کاوه ستم دیده را پیش او ضحاک خوانند
 ۱۵ بدو گفت مهتر به روی ژم
 خروشید و زد دست بر سر شاه
 یک مرد آهنگر پی زینم (یکی) ^{اعتراض} بی زیان مرد ^{تظلم} آهنگرم
 ۳ ترکیب وصفی
 تو شاهی و گر اژدها پیکری
 که گر هفت کتور به شاهی تو راست
 حسن آمیزی
 ۲۰ سهند به گفتار او بنگرید
 بدو باز دادند فرزند او
 بفرمود پس کاوه را پادشاه ^{نقش: متمم}
 چو بر خواند کاوه، همه محضرش } m.m
 خروشید کای پایمردان دیو
 ک: گمراهی
 ۲۵ همه سوی دوزخ نهادید روی
 ۲۶ نباشم بدین محضر اندر گوا
 خروشید و بر جست لرزان ز جای ^{خشمگین}
 چو کاوه برون شد ز درگاه شاه
 اعتراض (همی بر خروشید و فریاد خواند)
 ۳۰ از آن چرم، کاهنگران پشت پای

در کنار پدگان دربارش باشند
 بر نامدارانش
 که برگوی تا از که دیدی ستم؟ ^{فرا افکنی}
 که شاحا منم کاوه دادخواه!
 استعاره از ظلم → ^{حق طلبی}
 ز شاه، آتش آید همی بر سرم ← ک: ستم دیدگی از ضحاک
 باید بدین داستان دآوری ^{شکایت کاوه}
 چرا رنج و سختی همه بصر مات ^{انتقاد به}
 گفت آتش کان سخن ها شنید ^{تعجب}
 به خوبی بجستند پیوند او ^{در پی جلب اتحاد او بودند}
 که باشد بر آن محضر اندر گوا ^{آن استشهاده نامه را تأیید کند}
سبک سوی پیران آن کشورش
 [بریده دل از ترس گیهان خدیو شاه ^{چنان} خداوند
 پذیرید دل ها به گفتار اوی ضحاک ← ک: تسلیم محض
 ۳ نه هرگز بر اندیشم از پادشاه زمینه
 ۴ بدتید و بپزد محضر به پای
 بر او انجمن گشت بازارگاه مردم احاطه اش کردند
گیهان را سراسر، سوی داد خواند ^{اسم =} حق طلبی ^{مجاز از مردم}
پوشند هنگام زخم درای

همان کاوہ، آن بر سر نیزہ کرد
 (خروشان همی رفت نیزہ بہ دست)
 کسی کاو ہوا می فریدون کند
 م.م

حرکت کنید پیوید کاین محتر آہرمن است
 ۳۵ رھبیدی مردم همی رفت پیش اندرون مرد گرد
 ک: حرکتی طوفانی

بدانست خود کافریدون کجاست
 بیاد بہ درگاہ سالار نو
 فریدون چو گیتی بر آن گونہ دید
 همی رفت منزل بہ منزل چو باد
 م.م

شھر اندرون هر کہ برنا بدند
 سوی شکر آفریدون شدند
 پس آن گاہ ضحاک شد چارہ جوی
 ۴۰ کہ بہ شھر اندرون هر کہ برنا بدند
 م.م

ز بالا چو پی بر زمین بر نهاد
 بر آن گرزہ گاوسر دست برد
 ۴۵ پیورد ضحاک را چون نوند
 از او نام ضحاک چون خاک شد
 فریدون
 نبود شد

همان گہ ز بازار برخاست گرد
 کہ ای نامداران یزدان پرست،
 دل از بند ضحاک بیرون کند
 ک: رھایی از ظلم

جھان آفرین را بہ دل دشمن است
 مجازاً از مردم جھانی بر او انجمن شد نہ خرد
 همراهی مردم

سر اندر کشید و همی رفت راست
 بدیدندش آن جا و برخاست غو
 جھان پیش ضحاک وارونہ دید
 دانست کہ زمان سرنگونی ضحاک است

سری پر ز کینہ دلی پر ز داد
 چو پیران کہ در جنگ دانا بدند
 (نجات از دام ضحاک)
 ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند

ز لشکر سوی کاخ نهاد روی عقب نشینی کرد
 (بیاد فریدون بہ کردار باد) حملہ سریع
 بزد بر سرش ترگت، بکشت خرد
 بہ کوه دماوند کردش بہ بند اسپیدش کرد

جھان از بد او ہمہ پاک شد
 ضحاک

۱۱۱- بیت «گفت: من تیغ از پی حق می‌زنم / بنده حَقم نه مأمور تنم» با کدام بیت تناسب مفهومی دارد؟

- (۱) شود از سجده حق آینه دل روشن / بی‌قد خم شده این تیغ جلا نتوان کرد
(۲) رخت خود را من ز ره برداشتم / غیر حق را من عدم انگاشتم
(۳) جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه / چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
(۴) یلان را چنان تیغ بر فرق زد / که بر کوه گفتمی مگر برق زد

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱ در متن درس، هر یک از واژه‌های زیر، در چه معنایی به کار رفته است؟

- هنر (.....)
■ محضر (.....)
■ درای (.....)
■ منزل (.....)

۲ در بیت زیر، کلمه «گر» در چه معنایی به کار رفته است؟

توشاهی و گر ازدها پیکری بیا بدین داستان داوری

۳ واژه‌ها و معنای آنها همیشگی و ماندگار نیستند. ممکن است در گذر زمان، برای هر واژه، یکی از چهار وضعیت زیر پیش آید:

الف) به دلایل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، از فهرست واژگان حذف شود؛ مانند: «فتراک، بر گستان»

ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل شود؛ مانند: «کثیف و سوگند» ← قدیم:

پ) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد؛ مانند: «شادی و خنده»

ت) هم معنای قدیم خود را حفظ کند و هم معنای جدید گیرد؛ مانند: «سپر و یخچال»

■ هر یک از واژه‌های زیر، مشمول کدام وضعیت‌های چهارگانه شده‌اند؟

- پذیرش (.....)
■ سوفار (.....)
■ رکاب (.....)
■ شوخ (.....)

۱۱۲- در ابیات کدام گزینه زمینه‌های «خرق عادت، ملی و قهرمانی» مشهود است؟

الف) سیاوش چو بشنید بسپرد راه / پذیره شدش تازیان با سپاه

ب) چنان آمد اسب و قباى سوار / که گفتی سمن داشت اندر کنار

ج) سیاوش چنان شد که اندر جهان / به مانند او کس نبود از جهان

د) بشد طوس با کاویانی درفش / به پای اندرون کرده زرینه کفش

هـ) اگر با سیاوش کند شاه جنگ / چو دبیبه شود روی گیتی به رنگ

۱) الف، د، ج

۲) ب، د، هـ

۳) الف، د، هـ

۴) ب، الف، ج

قلمرو ادبی

۱ برای هر یک از ویژگی‌های شعر حماسی، نمونه‌ای از متن درس انتخاب کنید.

■ زمینه ملی

■ زمینه قهرمانی

۲ بیت پنجم درس را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

۳ هر یک از واژه‌های مشخص شده، مجاز از چیست؟

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه

از آن چرم، کاهنگران پشت پای بیوشند هنگام زخمِ درای

۴ در بیت زیر، «درفش کاویان»، در کدام مفهوم نمادین به کار رفته است؟

تو یک ساعت، چو افریدون به میدان باش، تا زان پس

نماد انقلاب‌گری +
نماد
به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی

سنایی

قلمرو فکری

۱ معنی و مفهوم بیت بیست و هفتم را به نثر روان بنویسید.

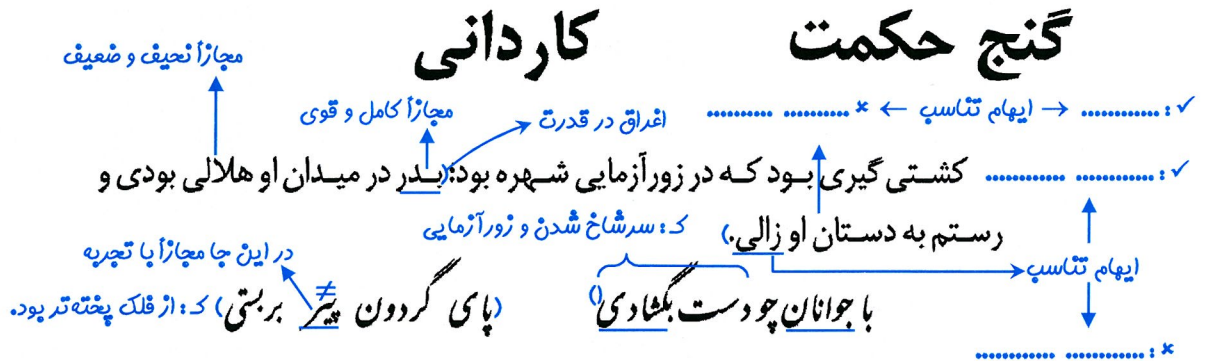
۲ مارانی را که بر دوش ضحاک رویدند، مظهر چه خصلت‌هایی می‌توان دانست؟

۳ انگیزه کاوه در قیام علیه ضحاک چه بوده است؟

۴ با توجه به متن درس، «پایمردان دیو»، چه کسانی بودند؟ شخصیت آنها را تحلیل کنید.

۵

(۲) ادعای زورمندی مکن اگر (استفاده از آن استعداد را نداری) (استعداد بدون پی‌فایده است)



روزی یاران الحاح کردند و مرا به تفرج بردند؛ ناگاه مردی از کناره ای درآمد و
 نبرد خواست، خلق در وی حیران شدند؛ زور بازویی که کوه به هوا بردی!
 از هر طرف، نفیز برآمد. در حال که آن مرد دست بر هم زد، کشتی گیر پایش
 بگرفت و سرش بر زمین محکم زد.
 گفتم: «علم در همه بابی لایق است و عالم در آن باب بر همه فایق؛ استعداد
 مجزّد، جز حسرت روزگار نیست.»

(۲) زور واری، چون نداری علم کار
 لاف آن توان به آسانی زون)

روضه خلد، مجد خوافی

۱۱۳- در کدام بیت، فعل «مجهول» به کار رفته است؟

- (۱) افضل که ز دیده‌ها نهان خواهد شد / در دیده‌ اهل دل عیان خواهد شد
- (۲) مسکین دلم به قامت او رفت و خسته شد / زان خسته می‌شود که به بالا همی رود
- (۳) عطار ز عشق او سرگشته و حیران شد / در دیر مقیمی شد دل داد به ترسایی
- (۴) برگشت ز من بشست دستش / چون شسته شد از هواش دستم

۱۱۴- در کدام بیت «غلط املایی» یافت می‌شود؟

- (۱) خصم عاجز را قوی دان تا نگردي پایمال
 - (۲) از نصیحت دل مفرور نگردد بیدار
 - (۳) محاسبان قیامت حساب می‌طلبند
 - (۴) به آزادان کسی را می‌رسد پیوند چون قمری
- گر چه شیری بر حضر از حیلۀ روباه باش
 رهرو مانده کند خواب به آواز جرس
 در این بساط مکن خرج بی حساب نفس
 که باشد حلقۀ فتراک از طوق گریبانش